

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ناهید غزل - ویرجینیا

دهم جولای 2013

تکامل سبز عشق

در اتاقی که دریچه ای به روی خورشید نمیگشاید ناصبورتر از هرروز نشسته ام و از چشمه چشمانم روی آتش عشق تو آب میپاشم و اما با شعله های سرکش تر احساس پاکیزه قلبم برمیخورم و باز در میان تاریکیهای تصمیم سرگردان میمانم. من هرگز ازین شعله ها پای گریز نخواهم داشت.

دلم میخواهد همه مردمان این سرزمین از تکامل سبز عشق تو در پشت حصارهای بلند باغ دلم، بدانند. کسی سوره های نجابت مرا نمیخواند و آشنائی برای تسلی روح دردمندم ندارم. در گلیم ریسمانهای دردآور ملامت را میپيچند و من خواب به دار کشیدم را در حلقه های سربی روز میبینم. من با همه خنجرهای تیز زمانه آشنائی دارم، از هیچ خنجری نمیهراسم.

هر صبحگاه از شرق افق ناخواسته دیدار، ترا میبینم و چشمان گناه آلودت باز در نگاهم معصومانه میدرخشد و با آن آرامش همیشگی کوره قلب مرا تابنده تر مینماید.

آه! غرورم جلوه مجازی دارد. وقتی که از کنارم میگذری آیا میدانی به کدام مرز شرمساری میروم، تا دروغ را در حاشیه های افسرده نگاهم با اکراه کشانم و

تمثیل ندیدن تو بنمایم. همزمان درین نمایش جعلی برکهٔ جسم آتشینم میخشد و ماهی تشنهٔ قلبم میتپد و بسمل میگردد.

میدانم همهٔ این حالات را در سیمای پریشانم میخوانی و مثل همیشه با لبخند تلخ از کنارم میگذری. و من صدای قلبت را میشنوم که به جرمش اعتراف میکند و اما دیگر حتی یک سلول زنده ای در ساقهٔ وجودم نیست تا بهانه های بی پایهٔ ترا قبول کند.

آسمان چه زیبا و صمیمی ست؛ یادهای تلخت را از من دور کن تا سری به باغچهٔ منزل بزنم و همنوای پرنده ای گردم که هر روز لحن غمینش زخمهای دلم را نمک میپاشد.

یادهایت را از من بگیر و شب سیاه سرنوشتم را عاری از فروغ ستاره کن. یادهایت را از من بگیر؛ آیا این شرط امکان ناپذیر مرا پذیرا خواهی گشت؟؟؟ یادهایت را از من بگیر!!!

(ناهدید "غزل" غنی زاده - شنبه 12 جوزا 1363)